

صدور معلومات از علت نخستین و مدلسازی آن با استفاده از مفهوم تابع در ریاضی

مشخصات نویسندگان:

۱ - محمد کامیابی نژاد، دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه آموزشی فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی

مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول). رایانامه: Kamyabinezhad86@mail.um.ac.ir

۲ - اعظم ایرجی نیا، استادیار دانشگاه، گروه آموزشی فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد،

مشهد، ایران. رایانامه: airajinia@um.ac.ir

۳ - عباس جوارشکیان، دانشیار دانشگاه، گروه آموزشی فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد،

مشهد، ایران. رایانامه: javareshkian@um.ac.ir

چکیده

این مسأله که کثرتی که در جهان مشاهده می‌شود چگونه از علت نخستین ایجاد شده‌اند در کلام اندیشمندان موحد به ویژه فیلسوفان و متکلمان اسلامی محل مناقشه و تضارب آراء بوده است. مسأله محوری این بحث نیز قاعده الواحد می‌باشد که اختلاف آرای بسیاری در مورد صحت و همچنین تفاسیر آن مشاهده می‌شود. در این نوشتار به روش تحلیلی-توصیفی ابتدا به نقد برخی اقوال در این مسأله پرداخته شده است و در ادامه به منظور دست‌یابی به تبیین صحیح ایجاد کثرت، ابتدا مدعای اصل سنخیت بررسی و اثبات می‌شود که بر خلاف برخی اقوال نباید از این اصل در اثبات قاعده الواحد استفاده کرد بلکه این قاعده را می‌توان با دقت در تعریف علت تامه اثبات کرد. پس از اثبات این مطلب که طبق تقریر صحیح قاعده الواحد، هر علت تامه واحدی، معلول واحدی دارد نحوه ایجاد کثرت در معلومات را می‌توان به شیوه‌ای شبیه به بیان خواجه نصیر در شرح اشارات تبیین کرد که هم قاعده الواحد نقض نشود و هم اشکالات مخالفان قاعده الواحد وارد نباشد. در نوشتار حاضر برای درک ساده‌تر این مسأله با اثبات اینکه رابطه علیت مصداقی از تابع در ریاضیات است، صدور کثرت از علت نخستین، مدلسازی و در خاتمه مزایای این مدلسازی بیان می‌شود.

واژگان کلیدی: اصل سنخیت، قاعده الواحد، علت نخستین، تابع، مدلسازی

یکی از مهمترین مباحث بسیاری از فلسفه‌ها به ویژه فلسفه اسلامی از گذشته تا زمان اکنون، مبحث علیت می‌باشد. با وجود اینکه معنای علیت و وجود علیت بین موجودات و پدیده‌ها از جمله اموری است که برای انسان‌ها فراگیر به نظر می‌رسد چون انسان‌ها در طول تاریخ با مفروض در نظر گرفتن علیت بین موجودات و پدیده‌ها بوده که به شناخت بهتر جهان پرداخته‌اند و اگر اکثریت انسان‌ها وجود علیت بین پدیده‌های جهان را مفروض نداشتند این همه تلاش در جهت کشف علل پدیده‌ها انجام نمی‌گرفت. با وجود این فراگیری اعتقاد به علیت بین انسان‌ها، هنگامی که اندیشمندان هر عصری در علیت و مسائل مربوط به آن اندیشه‌ورزی کرده‌اند، چالش‌های فکری زیادی به وجود آمده است تا حدی که عده‌ای قانون علیت و عده‌ای لوازم این قانون را انکار کرده‌اند.

یکی از فروع علیت که در مورد آن بین متکلمین و فلاسفه اسلامی اختلاف نظر زیادی وجود داشته است، مسأله نحوه صدور معلولات از علت نخستین و به تبع آن قاعده مشهور الواحد بوده است. این مسأله که چطور این همه کثرات از یک علت نخستین به وجود آمده است، از جمله مسائلی است که مورد توجه و تأمل بوده است. برخی حتی پیشینه تفکر در این مسأله را دوره پیشاسقراطیان می‌دانند (خادمی؛ عسگری، ۱۳۹۶). در فلسفه اسلامی نیز مسأله چگونگی صدور معلولات از علت نخستین همواره مورد توجه بوده است. نخستین فیلسوف مسلمانی که به طور جدی به اقامه برهان بر قاعده الواحد پرداخته است ابن سینا است (همان). یکی از تقریرهای شایان توجه که در ادامه به آن پرداخته می‌شود را می‌توان نظر خواجه نصیر دانست که در شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا بیان فرموده است (نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۸۲۹). شیخ اشراق نیز در کتاب حکمه الاشراق خود به این مسأله با اصطلاحات خاص مکتب خود پرداخته است و کثرت معلولات را به گونه‌ای متمایز از پیشینیان تبیین می‌کند (سهروردی، ۱۳۹۲، ۱۶۱-۱۶۷). از پژوهش‌هایی که در سال‌های اخیر پیرامون این مسئله انجام شده و در آنها سعی شده این مسئله بررسی شود، می‌توان به مواردی از قبیل: «بررسی آراء صدرالمآلهین پیرامون نحوه پیدایش کثرات از واحد متعال با تکیه بر نقد قاعده الواحد» (آزادگان؛ عظیمی، ۱۳۹۹)، «پیدایش کثرات از واحد از منظر آکوئیناس و ملاصدرا» (ملائی؛ فهیم؛ جعفری اشکاوندی، ۱۴۰۰) و «بررسی نحوه صدور کثرت از وحدت از دیدگاه ملاصدرا» (عباسی؛ حیدری، ۱۴۰۱) اشاره کرد که این مسئله را از دیدگاه حکمت متعالیه بررسی کرده‌اند. از پژوهش‌هایی هم که سعی شده در آن نحوه صدور معلولات و ساختار تشکیکی هستی در تقریرهای مختلف بررسی و مدلسازی هندسی شود می‌توان به مقاله «منظری نو از ساختار تشکیکی هستی در حکمت متعالیه» (جوارشکیان، ۱۳۸۲) اشاره کرد. روشی که در این نوشتار برای تبیین نحوه صدور کثرت از علت نخستین بیان شده است، شبیه روشی است که خواجه نصیر در شرح اشارات بیان می‌کند. وجه اشتراک نوشتار حاضر با بیانات خواجه نصیر در تبیین نحوه صدور کثرت این است که در هر

دو روش برخلاف بسیاری از اقوال دیگر برای تبیین کثرت معلولات سعی نمی‌شود که حیثیات کثیره در اولین معلول توجیه شوند بلکه کثرت معلولات بر مبنای تقریری خاص از قاعده الواحد تبیین خواهد شد. وجوه نوآوری نوشتار حاضر عبارت است از اینکه اولاً مبنای فلسفی چنین تقریری از نحوه صدور کثرت، یعنی صورت صحیح قاعده الواحد که در مورد علت‌های تامه اعم از بسیط یا غیر بسیط است، با توجه به تعریف علت تامه بیان و اثبات شده است و ثانیاً تلاش شده با معرفی رابطه علیت به عنوان یک تابع، این مسأله مدلسازی شود. وجه نوآوری دیگری که در این پژوهش است پرداختن دقیق به اصل سنخیت و اثبات این مطلب است که نباید در اثبات قاعده الواحد از این اصل استفاده شود.

دو فرعی که از قانون علیت نتیجه گرفته شده است و در مسئله نحوه صدور معلولات از علت نخستین نقشی اساسی ایفا می‌کنند و محل اختلاف آرا هستند عبارت‌اند از:

۱- اصل سنخیت: یعنی باید بین علت و معلول سنخیت باشد و این سنخیت سبب صدور معلول معین از یک علت معین است. اگر در علت، سنخیت میان علت و معلول لازم نباشد هر چیزی ممکن بود علت برای هر چیز باشد (طباطبایی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۸۱).

۲- قاعده الواحد: مراد از این قاعده این است که از علت واحد فقط معلول واحد صادر می‌شود (همان، ص ۸۱-۸۲).

چالش‌های مسئله نحوه صدور معلولات از علت نخستین به دلیل فرع دوم، یعنی قاعده الواحد پدید آمده است لکن قاعده الواحد ارتباط زیادی به قبلی دارد و چالش‌های این مسئله حل نخواهد شد مگر آنکه اصل سنخیت به درستی تبیین شود.

۱- بررسی اصل سنخیت

شکی نیست که هر معلولی، از هر علتی بوجود نمی‌آید و باید بین علت و معلول رابطه و مناسبت خاصی باشد. از این رابطه به سنخیت بین علت و معلول تعبیر می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۸). اصل سنخیت را به صورت دقیق‌تر به این صورت تقریر می‌کنند که: «از علت معین، فقط معلول معینی صادر می‌شود و معلول معین، فقط از علت معینی امکان صدور دارد» (طباطبایی، ۱۳۶۴، ص ۲۱۴). اگر منظور از سنخیت این باشد که هر سنخ کمال وجودی که در معلول هست، باید علت هستی‌بخش آن معلول، همان سنخ کمال را دارا باشد، این اصل را می‌توان بدیهی یا نزدیک به بدیهی به شمار آورد. چون این تقریر از اصل سنخیت، نتیجه قاعده معروف و بدیهی «فاقد شیء نمی‌تواند معطی شیء باشد» است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۸).

با این تقریر از اصل سنخیت، نمی‌توان قاعده الواحد را نتیجه گرفت زیرا این بیان در نسبت بین علت و معلول، فقط این نتیجه را می‌دهد که علت وقتی معلولی را ایجاد می‌کند کمالات او را به نحو کامل تر از آن دارا است و در مورد تعداد معلولی که علت می‌تواند صادر کند ساکت است چون حتی اگر علت، یک سنخ کمال یا یک حیثیت وجودی داشته باشد، می‌تواند بی‌شمار مرتبه از آن کمال وجودی را البته به میزان کمتر از مرتبه کمال وجودی خودش، افزوده کند. اگر هم کمالات متعدد داشته باشد کثرت معلولاتی که می‌تواند صادر کند، به مراتب بیشتر خواهد شد چون هم می‌تواند از هر سنخ کمالی که دارد جداگانه بی‌شمار معلول دارای همان سنخ کمال، صادر کند و هم می‌تواند بی‌شمار معلول دیگر صادر کند که کمالات آنها ترکیبی از چند کمال علت در مراتب مختلف است.

اگر هم در اصل سنخیت مراد از لفظ «معین» موجودی است که تعین وجودی یافته و در نتیجه واحد است، این تقریر از اصل سنخیت را نه می‌توان از قاعده «فاقد شیء نمی‌تواند معطی شیء باشد» نتیجه گرفت. نه می‌توان آن را مقدمه‌ای برای اثبات قاعده الواحد در نظر گرفت چون این تقریر یا همان قاعده الواحد است که به جای لفظ «واحد» از لفظ «معین» استفاده شده است یا اینکه چون وحدت مساوق وجود است پس موجودی که واحد است، تعین وجودی هم دارد و در نتیجه معین است. این تقریر از اصل سنخیت، نتیجه قاعده الواحد است و برای اثبات آن باید از قاعده الواحد استفاده کرد. همان گونه که برخی در اثبات اصل سنخیت این کار را انجام داده‌اند (قدردان قراملکی، ۱۳۷۵، ص ۷۵).

۲- بررسی قاعده الواحد

قاعده الواحد را می‌توان از چالشی‌ترین مسائل فلسفه به شمار آورد که پیرامون آن بحث‌های زیادی شده است. مخالفان این قاعده اکثراً از متکلمان می‌باشند. عرفا هم در عین اینکه با اصل قاعده مخالفت ندارند در تفسیر، با فیلسوفان هماهنگ نیستند (خادمی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۹). فیلسوفان هم اگر چه غالباً موافق این قاعده‌اند در تفسیر و جزئیات و تعیین مصادیق قاعده اختلاف‌هایی دارند، عده‌ای مجرای تحقق این قاعده را در وحدت حقه حقیقه می‌دانند و عده دیگری وحدت عام‌تری را جایز می‌دانند (همان، ص ۸۰).

موافقان قاعده هنگام مواجهه با مخالفان، وقتی که اشکال می‌کنند ما بالوجدان می‌یابیم از علت واحدی مانند نفس ما آثار و معلول‌های متعدد صادر می‌شود، بیان می‌دارند که علت مورد نظر در قاعده الواحد علتی است که از جمیع جهات بسیط باشد؛ مانند ذات باری تعالی که هیچ گونه ترکیب حقیقی را نمی‌توان در مورد آن متصور شد.

موافقان قاعده الواحد ادعا می‌کنند از خداوند به عنوان علت العلل یا علت نخستین همه موجودات، بی‌واسطه فقط یک معلول صادر شده است (شیرازی صدرالدین، ۱۳۹۸، ص ۲۱۹). که فلاسفه آن را عقل اول و

عرفا وجود منبسط نامیده‌اند. مخالفان که این بیان را در تعارض با قدرت نامتناهی خدا انگاشته‌اند، چنین اشکال می‌کنند پس چگونه ادعا می‌شود که از عقل اول بیش از یک معلول صادر شده است؟ چرا که طبق اصل سنخیت که قابل قبول شما فلاسفه است، عقل اول نیز مانند خداوند باید بسیط من جمیع الجهات باشد و از او هم فقط یک معلول صادر شود و می‌بایست مخلوقات و معلولات در طول هم موجود شوند که بالوجدان باطل است. فیلسوفان در جواب به این اشکال به روش‌های مختلفی بیان می‌کنند که عقل اول دارای کثرتی است که آن کثرت مجوز صدور بیش از یک معلول از او می‌شود. برخی از این جهات کثرت عبارتند از این که عقل اول وجود، ماهیت و نیز امکان ماهیت دارد یا اینکه خودش، علت خودش و نیز امکان خودش را تعقل می‌کند (حیدرپور؛ فیاضی، ۱۳۹۶، ص ۷۹-۸۰). اما همان‌گونه که برخی محققین اشاره کرده‌اند، این بیانات خالی از اشکال نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ص ۴۴۱).

در تبیین کثرت اول با کثرت تعقل‌های او، این اشکال وارد است که اگر کثرت تعقل برای صدور کثیر کافی باشد، این امر در علت نخستین یعنی خداوند نیز لازم می‌آید (ابن عربی، ۱۳۹۷، ص ۱۱۱). پس می‌توان صدور کثیر از واحد را به خود خدا نسبت داد و نیازی به نظریه وساطت عقول نیست چون خدا نیز، هم ذات خود و هم وجوب ذات خود و هم عقل اول را تعقل می‌کند (حیدرپور؛ فیاضی، ۱۳۹۶، ص ۸۰).

در تبیین کثرت عقل اول با این بیان که عقل اول، دارای وجود، ماهیت و امکان ماهیت است، نیز این اشکال وارد است که ماهیت و امکان عقل اول، اموری اعتباری است و این امور اعتباری نمی‌توانند منشأ صدور چیزی شوند (همان).

از جواب اخیر می‌توان استفاده کرد و این تعمیم را داد که به هر روشی، کثرت در اولین معلول یا همان عقل اول تبیین شود نمی‌توان به اشکالی که بر قاعده الواحد شده است، پاسخ داد. این مطلب برهان ساده‌ای دارد به این صورت که حیثیات کثیری که در عقل اول فرض می‌شود یا حقیقی‌اند یا نیستند، اگر حقیقی‌اند، این سوال مطرح می‌شود که این حیثیات حقیقی معلول چه علتی‌اند؟ اگر گفته شود معلول خدا می‌باشند که با این فرض، قاعده الواحد در مورد خداوند نقض شده چون از او هم عقل اول و هم حیثیات عقل اول صادر شده است و اگر گفته شود معلول عقل اول‌اند چون علت و معلول تغایر دارند و معلول در مرتبه علت وجود ندارد، در نتیجه قاعده الواحد در مورد عقل اول نقض شده است به این دلیل که عقل اول در حالی که خالی از حیثیات و بسیط بوده است معلول‌های کثیری که همان حیثیات بوده است، را صادر کرده است. اگر هم حیثیات عقل اول حقیقی نیستند پس نمی‌توانند منشأ صدور معلول‌هایی با کثرت حقیقی شوند.

در توضیح نحوه صدور معلولات از علت نخستین، مزیتی که بیان شیخ اشراق نسبت به کلام مشائیان دارد، این است که در خلال تبیین نحوه کثرت به این مطلب اشاره می‌کند که جایز است انوار با هم مشارکت کنند تا

معلول واحدی را پدید آورند (سهروردی، ۱۳۹۲، ۱۷۱). به این بیان اشکال فوق وارد نیست اما چون ایشان نیز برای توجیه کثرت معلولات پس از مرتبه اولین معلول که نور اقرب می‌نامد، در پی تبیین نحوه کثرت در نور اقرب و انوار مراتب بعد با لحاظ حیثیاتی مانند فقر و غنا یا قهر و محبت است (همان، ۱۶۱-۱۶۵) دیدگاه ایشان را نیز نمی‌توان کامل دانست چون اشکال فوق بر این رویکرد نیز وارد است اما پاسخی که خواجه نصیر در شرح اشارات به این مسأله می‌دهد مصون از این اشکال است. چون خواجه چنین کثرت را تبیین می‌کند که اگر مبدأ اول را الف فرض کنیم در مرتبه اول صدور معلول‌ها فقط یک معلول از الف صادر می‌شود که آن را ب می‌نامیم، در مرتبه دوم از الف به واسطه ب معلولی به نام ج و از ب به تنهایی معلولی به نام د می‌تواند صادر شود و در مرحله بعد دوازده معلول امکان صدور دارند چون جایز است در این مرحله از الف به واسطه ج یک معلول (۱)، به واسطه د معلول دیگر (۲)، به واسطه ج و د با هم نیز یک معلول (۳) و به واسطه ب و ج و د معلول دیگر (۴)، به واسطه ج و ب معلول دیگر (۵) و به واسطه د و ب معلول دیگری (۶) صادر شود همچنین از ب نیز به واسطه ج معلولی (۷)، به واسطه د معلولی (۸) و به واسطه ج و د نیز معلول دیگری (۹) نیز صادر شود همچنین جایز است از ج به تنهایی معلولی (۱۰) و از د نیز به تنهایی معلولی (۱۱) و از ج و د نیز با هم معلول دیگری (۱۲) صادر شود و به همین ترتیب هر چقدر مراحل صدور ادامه پیدا کند، کثرت ممکن بیشتر می‌شود (نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۸۲۹). در این تقریر از مسأله نحوه صدور کثرت، بدون اینکه لازم باشد در علت‌ها، حیثیت‌های کثیری فرض شود، کثرت معلول‌ها تبیین می‌شود.

در اینجا سوال و شبهه‌ای در تقدیر است به این صورت که بیان شد «ج معلولی است که از الف به واسطه ب صادر شده است» در حالی که د را هم می‌توان معلولی دانست که از الف به واسطه ب صادر شده است چون با وجود اینکه د از ب به تنهایی صادر شده است، چون خود ب از الف صادر شده است گزاره «د از الف به واسطه ب صادر شده است» درست است. پس چطور ج و د دو معلول متمایز هستند؟ پاسخ این شبهه این است که در این بیان اشتراک لفظی رخ داده است معنای واسطه بودن ب برای ج و د یکسان نیست، معنای واسطه بودن ب در معلول د این است که ب علت قریب د و الف علت بعید د است اما اینکه خواجه فرموده ج از الف به واسطه ب صادر می‌شود منظور این نیست که الف علت بعید ج است بلکه مراد از وساطت در کلام ایشان به نوعی مشارکت است ولی چون الف اشرف از ب و در حقیقت علت آن است از لفظ مشارکت استفاده نشده است. همچنین در مرتبه بعد به عنوان مثال بیان شده که از ب به واسطه ج و د معلولی صادر می‌شود، در اینجا هم چون ب اشرف از ج و د است آنها در نقش واسطه و نه شریک ب محسوب شده‌اند. قرینه دیگری که در کلام خواجه هست بر این مطلب که مراد از توسط و واسطه، مشارکت است این است که در معلول دوازدهمی که در مرتبه دوم صدور، امکان ایجاد آن است، چون ج و د در یک مرتبه هستند و علیتی نسبت به هم

ندارند می‌گویند جایز است از ج و د با هم معلولی صادر شود و اینکه از ج به واسطه د یا از د به واسطه ج معلولی می‌تواند صادر شود را بیان نمی‌کند.

در این نوشتار نیز تقریباً به همین روش این مسأله تبیین می‌شود با این تفاوت که در ابتدا با دقت در تعریف علت تامه این مطلب اثبات می‌شود که قاعده الواحد در مورد علت‌های تامه بدون فرض بساطت آنها برقرار است، یعنی از علت تامه واحد، معلول واحد صادر می‌شود. با این بیان از قاعده الواحد، در اثبات آن نیازی به استفاده از اصل سنخیت نیست بلکه با دقت در تعریف علت تامه به سادگی می‌توان قاعده الواحد را اثبات کرد، برای این مقصود، اول لازم است ابتدا در تعریف علت و معلول، اقسام علل و تعریف هر یک از اقسام علل تأمل کرد.

در تعریف علت گفته می‌شود علت آن موجودی است که موجود دیگری یا همان معلول در وجود خود بر آن توقف دارد و با عدم آن ممتنع می‌شود (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۲، ۱۲۷). اولین تقسیمی که برای علت باید توجه شود، تقسیم علت به علت حقیقی و معد است. طبق تعریف گفته شده علت معد، یعنی موجودی که زمینه ساز ایجاد معلول بوده است اما معلول توقف وجودی بر آن ندارد مثل نجار برای میز، خارج از تعریف بیان شده برای علت قرار می‌گیرد و علت حقیقی نیست پس اطلاق علت به چنین موجودی اطلاقی مجازی و همچنین تقسیم علت به این دو قسم، تقسیمی مجازی است. همچنین علت تقسیم می‌شود به علت قریب که واسطه‌ای بین او معلولش نیست و علت بعید که بین او و معلولش واسطه یا واسطه‌هایی قرار دارد (طباطبایی، ۱۳۹۸، ج ۲، ۳۱). تقسیم دیگری که برای علل بیان شده است و در این نوشتار بررسی دقیق آن مورد توجه است تقسیم علت به علت تامه و علت ناقصه است. علت تامه علتی است که هر آن چه رامعلول نیاز دارد شامل می‌شود به گونه‌ای که با وجود علت تامه وجود معلول ضروری است (همان، ۳۳). از این تعریف نتیجه‌ای گرفته می‌شود که به آن اصل ضرورت یا جبر علی و معلولی نیز گفته می‌شود و بر مبنای آن وجود معلول در ظرف وجود علت تامه خود ضرورت و وجوب بالقیاس دارد (همان، ۴۶). علتی که تامه نباشد نیز ناقصه نامیده می‌شود. لازم به ذکر است علت و معلول از مقولات ثانیه فلسفی‌اند پس تحت مقولات عشر قرار نمی‌گیرند که بتوان تعریف حدی بیان کرد و تعریف‌هایی که برای آنها گفته می‌شود، تعریف به رسم‌اند و در نتیجه منحصر بفرد نمی‌باشند و می‌توان تعریف‌های دیگری هم بیان کرد که هم جامع و هم مانع اغیار باشند. تعریفی که در این نوشتار برای علت تامه تبیین و استفاده می‌شود این است که «علت تامه مجموعه همه موجودات، حیثیات و شرایطی است که برای وجود معلول، لازم و کافی است» در توجیه و تفسیر این تعریف باید به تمام اجزاء آن توجه شود. دو صفتی که نقش مهمی در این تعریف دارند صفات «لازم» و «کافی» می‌باشند، صفت کافی بودن از تحلیل صفت «تامه» به دست می‌آید و اگر این صفت در تعریف علت تامه ذکر نشود، علت مذکور در حقیقت ناقصه است و برای وجود معلول چیزهای دیگری هم نیاز است. صفت لازم بودن هم از تحلیل خود «علت» فهمیده می‌شود چون بنا

به تعریف علت و معلول، معلول در وجود خود به علت نیاز دارد و اگر چیزی برای وجود معلول لازم نباشد، معلول نیازی به آن ندارد و نباید جزء علت به حساب آید. لفظ «شرایط» نیز باید در تعریف گنجانده شود چون در اکثریت علت‌ها علاوه بر وجود موجوداتی که نقش علت دارند برای وجود معلول، شرایطی هم برای وجود معلول وجود دارند که اگر واقع نباشند معلول ایجاد نخواهد شد به عنوان مثال روشنایی ماه معلول نور خورشید است اما نمی‌توان نور خورشید را علت تامه روشنایی ماه دانست چون در مواقعی مثل خسوف که مانعی وجود دارد معلول مذکور موجود نخواهد شد پس باید شرایطی مثل عدم مانع را نیز در اجزای علت تامه به حساب آورد. لفظ «حیثیات» هم در تعریف علت تامه ضروری به نظر می‌رسد چون وقتی گفته می‌شود موجودی با ملاحظه حیثیتی از آن، علت برای معلولی است و با ملاحظه حیثیت دیگری از آن، علت برای معلول دیگری می‌باشد نباید علت تامه دو معلول را یکی دانست به عنوان مثال همان‌گونه که اشاره شد در حکمت مشاء گاه بیان می‌شود که عقل اول از این حیث اینکه علت خود را تعقل می‌کند معلولی یا همان عقل دوم را صادر می‌کند و از این حیث که خود را تعقل می‌کند معلول دیگری یا همان فلک اول را صادر می‌کند، در این مورد هر یک از حیثیت‌های گفته شده همان‌طور که در ایجاد معلول مربوط به خود نقش لازمی دارند و باید در اجزای علت تامه آن معلول ذکر شوند و در ایجاد معلول دیگر نقشی ندارند و در نتیجه شرط لازم نیستند و باید از اجزای علت تامه خارج شوند. برای علت تقسیم‌های دیگری نیز ذکر شده است که چون نقش چندانی در مقصود این پژوهش ندارند و پرداختن به جزئیات و دقائق آنها خروج از بحث است، از تفصیل آنها خودداری شده است من جمله اینکه علت ناقصه نیز در یک تقسیم مشهور به چهار قسم علت فاعلی، علت غایی، علت مادی و علت صوری تقسیم می‌شود که در مورد اعراض قسم پنجمی که موضوع آنها باشد نیز افزون می‌شود و اگر وجود شرایط و نبود مانع نیز محسوب شوند اقسام به هفت قسم می‌رسد (ملک‌شاهی، ۱۴۰۱، ج ۲، ۲۵۴-۲۵۵).

بنا به تعریفی که پیشتر از علت تامه شد، به صورت زیر و با برهان خلف می‌توان بر قاعده الواحد با این تقریر که از علت تامه واحد، معلول واحدی صادر می‌شود، استدلال کرد:

فرض شود از علت تامه الف، دو معلول متمایز ب و ج صادر شده باشد. نمی‌توان فرض کرد که جزئی از الف علت تامه صدور ب است و جزئی دیگر از آن، علت تامه صدور ج می‌باشد چون در این فرض، الف علت تامه ب و ج نیست بلکه جزئی از آن علت تامه هر کدام است که با فرض علت تامه بودن الف برای هر دو، در تناقض می‌باشد. همچنین نمی‌توان فرض کرد الف با ملاحظه حیثیتی از آن ب را صادر می‌کند و با ملاحظه حیثیت دیگری از آن ج را صادر می‌کند چون در این صورت هم الف، علت تامه ب و ج نیست بلکه باید الف را با شرط لحاظ حیثیت خاصی از آن، علت تامه ب و شرط لحاظ حیثیت دیگری از آن، علت تامه ج در نظر گرفت که خلاف فرض است. از طرفی چون ب و ج از هم متمایز دارند نمی‌توان فرض کرد این تمایز بدون علت

است. اگر فرض شود تمایز دو معلول هیچ منشأ و علتی ندارد، در حقیقت اصل علیت که امری بدیهی است نقض شده است. چون خود تمایز دو معلول، امر ممکن است و هر ممکنی باید علتی داشته باشد.

با توجه به تقریری که از قاعده الواحد شد و برهانی که برای آن آورده شد، بسیط بودن علت تامه برای اینکه ادعا شود فقط یک معلول از وی صادر می‌شود، لازم نیست. پس این که بیان شود قاعده الواحد فقط یک مصداق دارد چون فقط یک بسیط حقیقی که همان ذات حق تعالی است، وجود دارد، صحیح نیست.

۳- بررسی ارتباط علیت با مفهوم تابع در ریاضیات

حال که تبیین صحیح مدعای قاعده الواحد و روش اثبات آن بیان شد. می‌توان مسئله نحوه صدور معلولات از علت نخستین را به گونه‌ای بیان کرد که هم قاعده الواحد رعایت شود. و هم اشکالاتی که بیان شد، وارد نباشد و لکن برای فهم بهتر و ساده‌تر، در این نوشتار با استفاده از مفهوم تابع، این نحوه صدور مدلسازی خواهد شد. از منابعی که در آنها رابطه علیت با مفهوم تابع مدلسازی شده است می‌توان به (اسوچنیکو، ۱۳۵۸، ص ۹۶) اشاره کرد که البته در آنجا به طور بسیار مختصری به این مدلسازی اشاره شده است ولی در نوشتار حاضر با تفصیل بیشتری چرایی و چگونگی این مدلسازی بحث خواهد شد.

از نام تابع مشخص می‌شود که این مفهوم ریاضی را احتمالاً بتوان با مبحث علیت در فلسفه ارتباط داد چون در علیت هم گفته می‌شود معلول تابع علت هست. اما صرف این کافی نیست و باید دقیق بررسی شود تابع در ریاضی چگونه تعریف می‌شود؟ و چگونه می‌توان در علیت از مفهوم ریاضی تابع استفاده کرد؟

تعریف تابع در ریاضی: تابع f از یک مجموعه A بر یک مجموعه B ، قانونی است که طبق آن به هر x از اعضای مجموعه A ، فقط عضویکتا و منحصر به فرد $f(x)$ از اعضای مجموعه B نسبت داده شود (استیوارت، ۱۳۶۵، ص ۹۴). مجموعه اول را مجموعه مستقل و مجموعه دوم را مجموعه وابسته نیز می‌نامند، این مطلب نیز تداعی کننده علیت هست.

طبق تعریف تابع در ریاضیات برای اینکه ارتباط بین اعضای دو مجموعه را بتوان تابع در نظر گرفت این است که به هر یک از اعضای یک مجموعه، فقط یک عضو از اعضای مجموعه دیگری نسبت داده شود (توماس؛ فینی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷). به عنوان مثال اگر مقادیر سن هر فرد، مجموعه مستقل و مقادیر قد او، مجموعه وابسته در نظر گرفته شود رابطه بین سن و قد هر فرد را می‌توان تابع در نظر گرفت چون در هر سنی فرد قد خاصی دارد. به عبارت دیگر به هر عدد از مجموعه اعداد سن هر فرد فقط یک عدد از مجموعه اعداد قد فرد مرتبط می‌شود اما در همین مثال اگر مجموعه‌های مستقل و وابسته بالعکس در نظر گرفته شوند نمی‌توان رابطه بین این دو مجموعه را مصداقی از تابع در نظر گرفت چون این که فردی قد خاصی را در دو یا چند سن مختلف داشته باشد ممکن است. البته باید توجه کرد که در ریاضی تعاریف و استدلال‌ها به صورت صوری هستند. در مثال

مطرح شده بین دو مجموعه، وابستگی حقیقی و خارجی هم به این نحو است که قد افراد هست که به سن آنها وابسته است و نمی توان سن افراد را به قد آنها وابسته دانست اما در ریاضی نیازی نیست که بین دو مجموعه دامنه و برد تابع، رابطه وابستگی حقیقی و خارجی وجود داشته باشد و اطلاق وابسته و مستقل به دو مجموعه می تواند فرضی باشد به عنوان مثال در مجموعه های اعداد زوج و فرد هر کدام که مستقل و دیگری وابسته در نظر گرفته شود رابطه بین این دو مجموعه را می توان تابع محسوب کرد.

با توجه به تعریف تابع و مطالبی که در مورد قاعده الواحد بیان شد، رابطه بین علت های تامه و معلول های آنها را می توان یک تابع در نظر گرفت چون اگر مجموعه علت های تامه مجموعه مستقل یا همان دامنه تابع و مجموعه معلول های آنها را مجموعه وابسته یا همان برد تابع در نظر گرفته شود رابطه بین این دو مجموعه که به هر علت تامه ای، معلول آن را متناظر کند را می توان یک تابع در نظر گرفت به این دلیل که بنا به قاعده الواحد با تقریری که بیان شد به هر علت تامه، فقط یک معلول نسبت داده می شود. اگر تابع علت را با f نشان دهیم و x علت تامه y باشد رابطه بین آنها به صورت زیر مدلسازی می شود:

$$y = f(x)$$

همچنین اگر علت تامه معلولی مانند y اجزای متعددی مانند $x_1, x_2, \dots, x_n$ داشته باشد، نتیجه می شود:

$$y = f(x_1, x_2, \dots, x_n)$$

نکته دیگری که لازم به ذکر است، این می باشد که اگر x علت تامه y باشد و y علت تامه z باشد به شرح زیر می توان رابطه بین آنها را مدلسازی کرد:

$$\begin{aligned} y &= f(x) \\ z &= f(y) \Rightarrow z = f(f(x)) \end{aligned}$$

۴- مدلسازی نحوه صدور معلولات از علت نخستین

حال با توجه به این توضیحات به سادگی می توان نحوه صدور معلولات از علت العلل یا به عبارت دیگر علت نخستین را به شرح زیر مدلسازی کرد:

فرض می شود A نمادی از علت نخستین باشد طبق قاعده الواحد A به عنوان علت تامه فقط می تواند یک معلول داشته باشد. نام این معلول اگر m_1 فرض شود می توان نوشت:

$$m_1 = f(A)$$

در مرحله دوم صدور معلولات اگر m_1 به عنوان علت تامه باشد، معلول آن عبارت می شود از:

$$m_2 = f(m_1) = f(f(A))$$

و اگر A و m_1 با هم به عنوان علت تامه یک معلول باشند، می توان نوشت:

$$m_3 = f(A, m_1) = f(A, f(A))$$

به همین ترتیب در هر مرحله از صدور معلولات تعداد معلولاتی که می توانند صدور یابند بیشتر می شود. به عنوان مثال در مرتبه سوم صدور معلولات، همان طور که در شرح بیانات خواجه نصیر اشاره شد، ۱۲ معلول امکان صدور دارند. به صورت زیر مدل صدور معلولات از علت نخستین را می توان نوشت:

A

$$m_1 = f(A)$$

$$m_2 = f(m_1), m_3 = f(A, m_1)$$

$$m_4 = f(m_2), m_5 = f(m_3), m_6 = f(A, m_2), m_7 = f(A, m_3), m_8 = f(m_1, m_2), \dots, m_{15} = f(A, m_1, m_2, m_3)$$

.

.

.

در این مدل از صدور معلول ها، نکات زیر قابل ذکر است:

نکته ۱: اگر نقش های مختلفی که اجزای علت تامه می توانند داشته باشند نیز لحاظ شود تعداد کثرتی که در هر مرحله امکان دارد بیشتر می شود به عنوان مثال در مرحله دوم، همان گونه که خواجه نصیر اشاره می کند سه معلول امکان صدور دارند و البته در مراحل بعدی این افزایش خیلی بیشتر خواهد شد (نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۸۲۹).

نکته ۲: این که گفته می شود از خدا به عنوان علت تامه، فقط یک معلول بی واسطه می تواند صادر شود، نقض قدرت خداوند نمی باشد چون صدور چند معلول بی واسطه از یک علت تامه بر طبق برهان محال است و قدرت به امر محال تعلق نمی گیرد (طباطبایی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۸۲).

نکته ۳: وقتی هم به معلولات به شکل دقیق نظر شود در این سبک از مدلسازی، به خوبی نشان داده می شود همه معلولات وابسته و تابعی از خداوند می باشند. به عنوان مثال معلول ششم در این مدل عبارت است از:

$$m_6 = f(A, f(f(A)))$$

در این عبارت f که نماد تابع بودن و وابستگی است و A هم که نماد خداوند در نظر گرفته شده بود پس این سبک از مدلسازی به خوبی تداعی کننده همان قاعده مهم در حکمت متعالیه است که هر موجود معلولی چیزی جز وابستگی و فقر به خداوند نیست.

نکته ۴: وقتی علت تامه معلولی چند جزء دارد به این معنی است که معلول در وجود خود به اجزای علت تامه نیاز دارد ولی این که بین اجزای علت تامه، چه ارتباطی است، می تواند حالت ها و تفسیرهای گوناگونی داشته باشد. شرافت و مرتبه وجودی اجزای علت تامه نیز لزوماً با هم یکسان نیست و نباید از کنار هم قرار دادن آنها در مدلسازی علیت آنها برای معلولی، چنین برداشتی کرد. حتی اجزای علت تامه می توانند موجوداتی باشند که از حیث حقیقت وجودی خودشان در طول هم باشند اما در عین حال از حیث علیشان برای معلولی، در عرض هم باشند و همگی نقشی بی واسطه داشته باشند. به مانند وقتی که فاعلی معلولی را ایجاد می کند و سپس معلول ایجاد شده را غایت یا ماده یا حتی شرط برای ایجاد معلول دیگری قرار می دهد. در این حالت فاعل و معلول اول با وجود اینکه موجوداتی در طول هم هستند اما اجزای علت تامه برای معلول دوم نیز می باشند و علیت هر دوی آنها بی واسطه است و اینکه در مدلسازی کنار هم قرار داده می شوند برای تسهیل در تحلیل است.

نکته ۵: در این مدل هم به مانند آنچه که در فلسفه و عرفان گفته می شود از خداوند فقط یک معلول بی واسطه صادر می شود. و همه معلولات مرتبه های بعدی با واسطه یا بی واسطه معلول آن اولین معلول هم هستند. پس می توان m_1 را نمادی از همان عقل اول در فلسفه یا وجود منبسط در عرفان در نظر گرفت.

نکته ۶: قولی که فلاسفه مشاء در مورد نحوه صدور دو معلول از عقل اول بیان می کنند را به نحوی می توان بر آنچه در این نوشتار و مدلسازی بیان شد، تطبیق داد. به شرح زیر:

اینکه می گویند عقل اول بواسطه اینکه خود را تعقل می کند معلولی را صادر می کند و بواسطه اینکه علت خود را تعقل می کند معلول دیگری را صادر می کند را بر اساس مطالب ذکر شده، می توان چنین تفسیر کرد، وقتی عقل اول خود را تعقل می کند چون چنین تعقلی فقط وابسته به خودش است پس علت تامه بی واسطه، فقط خودش است و معلول m_2 صادر می شود. و وقتی خدا را تعقل می کند چون این تعقل وابسته به خدا هم می باشد پس علت تامه، خداوند و عقل اول با هم می باشند و معلول m_3 صادر می شود.

نکته ۷: اگر این مطلب مهم و متعالی که، خداوند تنها فاعل هستی بخش حقیقی و علت قریب و بی واسطه تمام مخلوقات و معلولات است، (طباطبایی، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۱۳۳) و نظر نهایی و مختار این نوشتار نیز می باشد، پذیرفته شود باز هم می توان با همین روش نحوه صدور معلولات را بیان و مدلسازی کرد. فقط چون یک قید اضافه شده است تعداد معلولات هر مرحله از صدور، کاهش می یابد. و مدل نیز به صورت زیر خواهد شد:

A

$$m_1 = f(A)$$

$$m_2 = f(A, m_1)$$

$$m_3 = f(A, m_2) m_4 = f(A, m_1, m_2)$$

در این مدل همه معلولات در مراحل دوم به بعد به اولین معلول، بی واسطه یا باواسطه، وابسته‌اند و تداعی کننده این حدیث شریف نیز می‌باشد که حضرت ختم المرسلین (صلی الله علیه و آله و سلم) به جابر می‌فرماید: ای جابر، خدا اول نور پیغمبرت را آفرید و سپس از او هر چیز دیگری را خلق کرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۶).

نتیجه‌گیری

برای تبیین درست مسئله نحوه صدور معلولات از علت نخستین، ابتدا باید فروعی از قانون علیت را که در این مسئله نقش مهمی دارند یعنی اصل سنخیت و قاعده الواحد به درستی تبیین شوند.

از اصل سنخیت فقط می‌توان نتیجه گرفت که هر سنخ کمالی که در معلول هست باید به نحو شدیدتر در علت باشد و استنتاج قاعده الواحد از اصل سنخیت، صحیح نیست بلکه قاعده الواحد را باید از دقت در تعریف علت تامه، به نحوی که بیان شد، نتیجه گرفت. در قاعده الواحد منظور از علت، باید علت تامه باشد و شرط اینکه بسیط باشد هم لازم نیست.

با قبول قاعده الواحد در مورد علت‌های تامه، می‌توان رابطه علیت بین علت‌های تامه و معلول‌های آنها را مصداقی از مفهوم تابع در ریاضی گرفت و مسأله صدور معلول‌ها از علت نخستین را به نحوی مدلسازی کرد که شبهات متکلمین وارد نباشد. همچنین به خوبی در چنین مدلی ملاحظه می‌شود که همه معلول‌ها در حقیقت چیزی جز وابستگی و ربط به خداوند نیستند.

یکی از کاربردهای ریاضیات در علوم دیگر، مدلسازی مسائل علوم به کمک مفاهیم ریاضی می‌باشد که مخصوصاً در چند قرن اخیر کمک بسیاری به تسهیل یادگیری و در ادامه به پیشرفت علوم کرده است. در ریاضی هم به مانند منطق و فلسفه ملاک درستی قضایا عقل می‌باشد و از حس و تجربه و دیگر روش‌های غیر عقلی استفاده نمی‌شود پس استفاده از ریاضیات در این علوم امر پسندیده و معقولی به نظر می‌رسد.

فهرست منابع

- آزادگان، علیرضا؛ عظیمی، احمد، (۱۳۹۹)، بررسی آراء صدر المتألهین پیرامون نحوه پیدایش کثرات از واحد متعال با تکیه بر نقد قاعده الواحد، دو فصلنامه علمی حکمت صدرایی، ۸(۲)، ۳۵-۱۱.
- استیوارت، ایان، (۱۳۶۵)، مبانی ریاضیات، ترجمه: محمد مهدی ابراهیمی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- اسوچنیکو، گنادی الکساندروویچ، (۱۳۵۸)، مسئله علیت و رابطه حالت‌ها در فیزیک، ترجمه: منصور شریف‌زاده، (بی‌جا)، نشر پویا.
- ابن عربی، محمد علی، (۱۳۹۷)، ترجمه فتوحات مکیه: معارف باب ۱ تا ۴، مقدمه، ترجمه و تعلیق محمد خواجهوی، تهران، مولی.
- توماس، جورج؛ فینی، راس، (۱۳۸۰)، حساب دیفرانسیل و انتگرال و هندسه تحلیلی، ترجمه: مهدی بهزاد، سیامک کاظمی، علی کافی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- جواد آملی، عبدالله، (۱۳۹۳) ر حیق مختوم: شرح حکمت متعالیه، تنظیم و تدوین: حمید پارسانیا، قم، اسراء.
- جوارشکیان، عباس، (۱۳۸۲)، «منظری نو از ساختار تشکیکی هستی در حکمت متعالیه»، حکمت متعالیه و فلسفه معاصر جهان، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت حکیم صدر المتألهین (ره)، (اول خرداد ۱۳۸۱)، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول، ص ۱۶۵ تا ۱۹۵.
- حیدرپور، احمد؛ فیاضی، غلامرضا، (۱۳۹۶)، تحلیل و ارزیابی قاعده الواحد در حکمت متعالیه، فصلنامه علمی-پژوهشی حکمت متعالیه، ۴(۴)، ۷۷-۱۰۱.
- خادمی، حمیدرضا؛ عسگری، مهدی، (۱۳۹۶)، بررسی پیشینه یونانی قاعده الواحد و چگونگی انتقال و نقد آن در فلسفه اسلامی، دو فصلنامه علمی و پژوهشی الهیات تطبیقی، ۸(۱۸)، ۵۵-۹۶.
- خادمی، عین الله، (۱۳۸۰)، علیت از دیدگاه فیلسوفان مسلمان و فیلسوفان تجربه گرا، قم، بوستان کتاب.
- سهره‌وردی، شهاب الدین، (۱۳۹۲)، حکمه الاشراق، ترجمه فتحعلی اکبری، تهران، علم.
- شیرازی، صدرالدین، (۱۳۶۸)، الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة، قم، مکتبه المصطفوی.
- شیرازی، صدرالدین، (۱۳۹۸)، شواهد الربوبیه، به قلم جواد مصلح، قم، سروش.
- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۶۴)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، انتشارات صدرا.

طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، سید محمد باقر، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۹۸)، نهاییه الحکمه، ترجمه و شرح: علی شیروانی، قم، موسسه بوستان کتاب.

عباسی، علی؛ حیدری، جلال، (۱۴۰۱)، بررسی نحوه صدور کثرت از وحدت از دیدگاه ملاصدرا، فصلنامه علمی-پژوهشی حکمت اسلامی، ۹(۴)، ۹۷-۱۱۴.

قدردان قراملکی، محمد حسن، (۱۳۷۵)، اصل علیت در فلسفه و کلام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۸۲)، آموزش فلسفه، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر شرکت نشر و چاپ بین الملل.

ملائی، محمد؛ فهیم، محسن؛ جعفری اشکاوندی، مجتبی، (۱۴۰۰)، پیدایش کثرات از واحد از منظر آکوئیناس و ملاصدرا، نشریه علمی آینه معرفت، دانشگاه شهید بهشتی، ۲۰(۶۶)، ۲۳-۴۴.

ملکشاهی، حسن، (۱۴۰۱)، ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا، تهران، سروش.

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، (۱۳۸۶)، شرح الاشارات و تنبیهات، قم، بوستان کتاب.